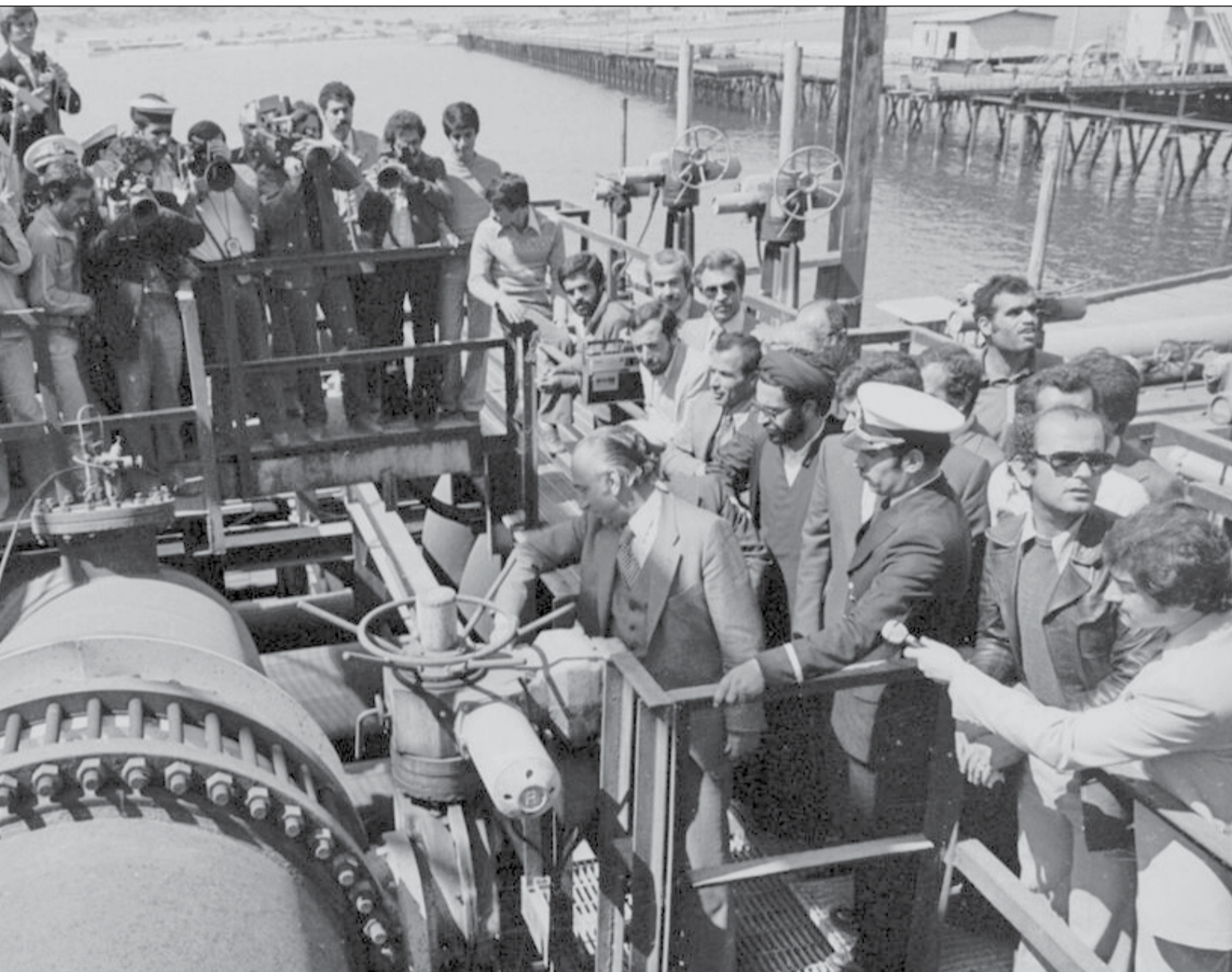


انتقال آیت‌الله شبیر خاقانی به قم

شب قبل از عزیمت شیخ به قم، آقای مدنی گفت: من می‌خواهم بروم اینها را ببینم. ما خیلی نگران بودیم. من به اتفاق حسین علم‌الهدی، هوشمیان، منصور عجم، سخیراوی، کاظم علم‌الهدی و یکی دو تا از بچه‌های دیگر خوزستان جلسه‌ای تشکیل دادیم و نگران بودیم که اگر مدنی برود و جای‌شان را یاد بگیرد، ممکن است خدایی نکرده شب آنها را بکشد و بعد خونشان کردن ما بیفتد و گرفتار بشویم. قرار بر این شد تا کاری کنیم که او متصرف نشود. آقای مدنی، به همراه علی حجتی کرمانی و آقای قدیمی ماهانی، که در استانداری با او کار می‌کردند، اصرار عجیبی داشتند که ما باید ایشان را ببینیم. بالاخره ما با مشورتی که کرده بودیم، تمهیدی به کار بردیم و گفتیم جای دیگری هم آماده کنند تا به محض اینکه آقای مدنی آمد و ایشان را ملاقات کرد و بیرون رفت، ما آنها را جا به جا کنیم. همین کار را هم کردیم. آقای مدنی آمد و بعد از سلام و علیکی سرد، با الفاظ رکیک و توهین آمیز با آقای شبیر خاقانی برخورد کرد. از جمله گفت تو خجالت نمی‌کنی مردم را به کشتن می‌دهی؟ بلاهت از سر و روی تو می‌بارد. تو اصلاً کی هستی که مقلد داشته باشی؟ تو را باید دادگاهی و اعدام کنند تا مملکت آرام بشود. این چه وضعی است؟ بعد که صحبت‌هایش را با خشونت و با قدرت بیان کرد، با یک حالت نشاطی که آقای شبیر خاقانی و خانواده‌اش را در دست دارد، از آنجا رفت. البته مدنی با آیت‌الله آل شبیر خاقانی در یک اتاق صحبت کرد و خانواده‌اش در اتاق دیگر بودند و حرف‌های او را می‌شنیدند. محافظ و نگهبان هم به اندازه کافی گذاشته بودیم. آقای مدنی و علی حجتی که رفتند، بچه‌ها جای آقای خاقانی را عوض کردند و او را به جای دیگر بردند. پیش‌بینی ما درست بود. حدوداً دو ساعت و نیم بعد به همین خانه حمله شد. به آنجا ریختند و نارنجک انداختند و به تیربار و رگبار بستند، ولی دیگر هیچ‌کس در خانه نبود. فردا هواپیما آمد و ما آنها را سوار هواپیما کردیم و به تهران فرستادیم. بعد از تهران هم آنها را با هلی‌کوپتر به قم بردیم و تا زمانی که آقای آل شبیرزنده بود، همان جا در قم بودند که به این شکل جان‌شان را نجات دادیم. در واقع اگر با پسرش مانده بود، حتماً با توطئه مجاهدین خلق کشته می‌شد و خونش به گردن جمهوری اسلامی می‌افتاد و خیلی مشکلات ایجاد می‌شد.



ماجرای احیای تولید نفت پس از انقلاب اسلامی

اصغر ابراهیمی اصل: زمانی که فرماندار اهواز شدم، تولید نفت در همان روزهای اول انقلاب راه‌اندازی شد؛ یعنی هیچ جلسه‌ای برای راه‌اندازی نفت نگذاشتیم و کسی هم هیچ جایی را تعطیل نکرد که بخواهیم جلسه‌ای بگذاریم و مشکل را برطرف کنیم

گزارش

جلد نخست کتاب سال‌های بی‌حصار شامل مجموعه خاطرات اصغر ابراهیمی اصل است که توسط حسین کاوشی به رشته تحریر درآمده است. ابراهیمی اصل در این کتاب به دوران کودکی و مدرسه و سپس تحصیلات دانشگاهی در ایران و آمریکا اشاره کرده است. در این شماره، وی به تحولات ابتدای پیروزی انقلاب و انتصاب به‌عنوان فرماندار اهواز اشاره کرده و اینکه چگونه با همکاری گروهی از بچه‌های انقلابی در آن روزها، توانستند مشکلات را برطرف کنند. همچنین وی عنوان کرد که تولید نفت بدون وقفه و همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی با اقدامات صورت گرفته، ادامه یافت و در این زمینه، مشکلی برای کشور ایجاد نشد.

انتصاب به فرمانداری اهواز

بعد از پیروزی انقلاب در اهواز شورایی متشکل از آیت‌الله جمی، حجت‌الاسلام جزایری و آقایان کیاوش، رشیدیان، یحییوی، وهاب سخیراوی و خواجوی وجود داشت که خوزستان را اداره می‌کردند. خوزستان بعد از انقلاب استاندار یا فرماندار نداشت؛ به همین دلیل در جلسه شورای انقلاب یعنی ۲۳ روز بعد از پیروزی انقلاب یعنی ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ در تهران برگزار شد، مسأله تعیین استاندار و فرماندار خوزستان مطرح شد که آقای هاشمی به دلیل شناختی که از من داشت، پیشنهاد کرد به‌عنوان فرماندار اهواز انتخاب شوم که مورد قبول دیگر اعضای شورای انقلاب هم قرار گرفت و تصویب شد. برنامه این بود که من فرماندار اهواز شوم و کارها را انجام دهم تا بتوانند فرد مناسبی را برای استانداری خوزستان پیدا کنند. پس از انتخاب من، به

حجت‌الاسلام موسوی جزایری اطلاع دادند که آقای ابراهیمی اصل را در جلسه خودتان مطرح و به‌عنوان فرماندار اهواز انتخاب کنید. آنها نیز مرا دعوت کردند و گفتند از تهران اطلاع داده‌اند شما به‌عنوان فرماندار اهواز انتخاب شده‌اید. همین الان به فرمانداری بروید و کار را شروع کنید. من هم رتم و کار را شروع کردم و بعداً حکم فرمانداری‌ام آمد. البته دو حکم آمد، یکی از طرف هاشم صباغیان، یکی هم همان نامه شورای انقلاب که در ابتدا تصویب کرده بودند تا سرپرست فرمانداری اهواز شوم.

من تجربه‌ای در این زمینه نداشتم و اصلاً نمی‌دانستم که چطور باید فرمانداری را اداره کرد. خانم زگان، معاون فرماندار اهواز بود. بعضی از مسائل را او می‌دانست، ولی همه چیز را نمی‌دانست و ما هم شناخت کافی نداشتم. استاندار زمان شاه رفته بود و ما مجبور بودیم

وضع را در دست داشته باشد. در مدت هشت ماهی که فرماندار بودم، حوادث بسیار زیادی در شهرهای استان خوزستان مثل اهواز، آبادان، خرمشهر و دزفول اتفاق افتاد؛ چون هنوز استانداری وجود نداشت، عملاً من به‌عنوان فرماندار اهواز زیر نظر شورایی متشکل از حجت‌الاسلام موسوی جزایری، آیت‌الله جمی، آیت‌الله شیخ محمد کریمی و آقایان کیاوش، رشیدیان، عبدالهادی کریمی و تعدادی از بازاریان، کارها را پیش می‌بردیم. بعد از مدتی حجت‌الاسلام موسوی جزایری به تهران رفت و آقای دکتر سعید احمد مدنی را به‌عنوان استاندار خوزستان آوردند.

در آن مدت ما مسائل بسیار حادی مانند مسأله خلق عرب، وقایع خرمشهر، وقایع شادگان و وقایع مسجد سلیمان را داشتیم. در خود اهواز نیز با وقایع خیلی مهمی روبه‌رو بودیم. در دزفول هم اتفاقاتی افتاد که باید به بعضی از آنها اشاره کنم چون در شکل‌گیری تاریخ اول انقلاب مؤثر است. بعد مسأله انتخابات را در روز دوازدهم فروردین ۱۳۵۸ داشتیم. ما اولین انتخابات کشور را باید برگزار می‌کردیم و اولین تجربه ما در سازمان‌دهی نیروهای مردمی، آماده‌سازی محل صندوق‌های رأی و تأمین امنیت آنها بود که با حضور بسیار پررنگ ملت برای رأی دادن همراه بود و

حال و هوای خاصی داشت. دوستی‌های آن زمان در اهواز بودند، شاهد هستیم که روزی بیست تا بیست و یک ساعت در فرمانداری اهواز کار می‌کردیم و آن دوسه ساعت باقی‌مانده را هم پشت میز یا در اتاق فرمانداری می‌خوابیدیم یا از خستگی خواب‌مان می‌برد. ما شبانه‌روز کار می‌کردیم و تقریباً همه کارها شامل رسیدگی به مسائل اعتصاب کنندگان، کارگری، خلق عرب، امنیت، اعتیاد، بهداشت و درمان بر عهده ما بود. مسأله تغییر ساختار شرکت‌های خارجی که مدیران و پرسنل خارجی آن را رها کرده بودند و از ایران رفته بودند، از دیگر مسائل مهمی بود که باید راه حلی برای آنها پیدا می‌کردیم. کسی نبود که این شرکت‌ها را اداره کند و کارگران معترض هم می‌آمدند و تحصن می‌کردند. توطئه‌های گروه‌های چپ و منافق درگیری‌ها را به طور گسترده در خوزستان دامن می‌زد و چون منطقه کارگری بود، در منطقه تحرکات بسیار زیاد وجود داشت که تدبیر کردن راجع به آنجا و برقراری امنیت مسأله خیلی مهمی بود. من معتقدم شاید بیش از هزار نفر با کارتهای حمل‌سلاحی که در سال ۱۳۵۸ به‌عنوان فرماندار اهواز به آنها دادم، هنوز در خوزستان اسلحه حمل می‌کنند و آن کارتها دست‌شان است. شناختن نیروی خوب و متدین

